

شد و ظلم وی سخت شد در نیمه این ماه یعنی مهر ماه بمرد و روز مرگ وی راهرجان نامیدند یعنی (مهرجان داد) که در زبان ایرانیان بخلاف زبان عرب فعل از پس فاعل میاید و این زبان پهلویست که فارسی قدیم است جوانمردان عراق و دیگر شهرهای شام این روز را اول زمستان بشمار میکنند و فرش و لوازم و بیشتر لباسها را تغییر میدهند در پنجم این ماه یعنی تشرین اول در بیت المقدس عید کلیسای قمامه پیامیشود و در این روز نصاری از جاهای دیگر فراهم میشوند و آتشی از آسمان برای آنها فرود میاید و در آنجا شمع را روشن میکنند و گروه بسیار از مسلمانان برای نظاره مراسم این عید میروند. در این روز بزرگ زیتون می چینند. نصاری درباره این عید قصه ها دارند و این آتش نیرنگی ظریف و رازی بزرگ دارد که ترتیب نیرنگ آنرا در کتاب القضا یا والتجارب آورده ایم.

تشرین دوم سی روز است و کانون اول سی روز است و در نوزدهم این ماه روز نه ساعت و نیم و ربع میشود که حداکثر کوتاهی روز است و شب چهارده ساعت و ربع میشود که حداکثر درازی شب است. شب بیست و پنجم این ماه میلاد مسیح علیه السلام است. کانون دوم سی و یک روز است و روز اول آن عید قلندس است که مردم شام عید گیرند و شب آن آتش افروزند و شادی کنند بخصوص در انطاکیه در کلیسای قسیان مراسم قداس پیامیشود و در بیت المقدس و سایر شهرهای شام و مصر و همه قلمرو نصاری مراسمی هست ولی در انطاکیه مسیحیان شادی و آتش افروزی بسیار کنند و خوردنی و آشامیدنی دهند و عوام و بسیاری خواص در این باب کمک کنند زیرا شهر انطاکیه مرکز کرسی بطریق بزرگ دین نصاری است نصاری انطاکیه را شهر خدا و شهر ملک و مادر شهرها مینامند زیرا آغاز رواج نصرانیت از آنجا بوده است نصاری چهار بطریق دارند اولی در رومیه است پس از آن دومی است که در قسطنطنیه است که نیکوتر است و نام قدیم آن بوزنطیا بوده است سپس سومی است که در اسکندریه مصر است و چهارمی در انطاکیه است رومیه و

انطاکیه شهر پطرس است بدینجهت از رومیه آغاز کرده‌اند که متعلق به پطرس است و به انطاکیه ختم کرده‌اند که متعلق به اوست و حرمت او داشته‌اند يك كرسی نیز در بیت المقدس پدید آورده‌اند که پیش از این نبوده و تازه پدید آمده است. ایلینیز که همان بیت المقدس است با ولایت لدفلسطین يك اسقف داشت.

کلیسای پولس نیز در انطاکیه است و در انطاکیه آنرا دیر البراغیث گویند و نزدیک دروازه ایران است کلیسای دیگری نیز آنجا هست که اشمونیت نام دارد و یکی از عیدهای بزرگ نصاری آنجا بپا میشود کلیسای باربارا و کلیسای مریم نیز در انطاکیه است کلیسای مریم مدور است و از لحاظ بلندی و استحکام از عجایب ساختمانهای جهان است ولید بن عبدالملک بن مروان از این کلیسا تعدادی ستون شکفت انگیز که همه مرمر و سنگ سپید بود برای مسجد دمشق بکند که از راه دریا بساحل دمشق حمل شد و بیشتر این کلیسا تا کنون بجاست.

یکی از ملوک روم با یهودان انطاکیه در باره کلیسای اشمونیت حکایتی عجیب داشت این کلیسا بیرون باروی انطاکیه بود و در تصرف یهود بود وی خانه پادشاهی انطاکیه را بجای کلیسای اشمونیت به یهودان داد و همان خانه شاهی است که اکنون دارالیهود نامیده میشود یهودان نیز وقتی کلیسا از چنگشان برون میشد نیرنگی زدند و بوسیله اره کردن چوپهای کلیسا مردم بسیار از مسیحیان را بهلاک رسانیدند.

خبر پطرس و پولس را با کارهایی که در رومیه و جاهای دیگر داشتند و دیگر شاگردان مسیح و پراکنده شدنشان در ولایتها و پادشاهی که انطاکیه را ساخت و انطیخس نام داشت گفته‌ایم. انطیخس به معنی برآورنده دیوارهاست نام انطاکیه بانتساب ناموی انطیخس بود و چون مسلمانان بیامدند و آنجا را بگشودند همه حرفها جز الف و نون و طا حذف شد مطابق تاریخ نصارای ملکائی و دیگر فرقه‌های نصاری از تولد مسیح تا وقت حاضر یعنی سال سیصدوسی و دو نهد و چهل

سال است و سالهای اسکندر هزار و دوست و هشتاد و پنج سال و از اسکندر تا مسیح سیصد و شصت و نه سال است

این مطلبی است که من در تاریخ فرقه ملکائی در کلیسای قسیان شهر انطاکیه دیده‌ام انشاءالله تعالی پس از این شمه‌ای درباره تاریخ ضمن بابی که باین موضوع اختصاص میدهم خواهیم آورد.

اکنون بتوضیح حساب ماهها باز میگردیم. شباط سه سال متوالی بیست و هشت روز و ربع است و سال چهارم کبیسه است و بیست و نه روز است و سال سیصد و شصت و شش روز است در هفتم این ماه جمعه اول میافتد که آنرا جبهه نامند و در چهاردهم جمعه دوم میافتد که زبره نام دارد و در بیست و یکم جمعه سوم میافتد که صرفه نام دارد و سرما میرود و سه روز آخر آن ایام عجوز است. آذاری و یکروز است و چهار روز اول آن ایام عجوز را کامل میکنند و عرب این هفت روز را صنن و صنبر و و برو و امر و موتمر و معلل و مطفی الجمر نامند یکی از عربان درباره نام ایام عجوز گوید: «هفت روز تیره صنن و صنبر و و برو و امر و برادرش موتمر و معلل و مطفی الجمر زمستان را برون کرد ...»

پانزدهم آذار شب و روز برابر میشود و شمس برج حمل میرود و این روز تحویل سال جهان است ابونواس گوید: مگر نمی بینی که خورشید بحمل در آمده و دور زمانه خوش و معتدل شده است و پرندگان از پس خاموشی نغمه میخوانند و شراب یکسال خود را تمام کرده است و زمین از رونق بهار جامه الوان گیاه پوشیده که پنداری زیور است بانوشدن زمانه باده بنوش که چهره روزگار رو به اقبال دارد.

بارفتن خورشید به برج حمل شراب یکساله نمیشود منظور این بوده که با شروع حمل نزدیک بکمال و نیرو میشود.

مسعودی گوید: ماههای رومی از لحاظ روز با ماههای سریانی مطابق است

ولین ماه رومی یواریوس است که کانون دوم است و گفتیم که اول روز آن قلندس است. شباط فبراریوس است و آزارمارتیوس و نیسان ایریلیس و ایارماریوس و حزیران و نیوس و تموزیولیوس و آب اغسطوس و ایلول سبطمبر و تشرین اول اقطوبر و تشرین دوم نوئمبر و کانون اول دشمبر است .

## ذکر ماههای ایرانیان

همه ماههای ایرانی سی روز است ماه اول فروردین ماه است و روز اول آن نوروز است و از نوروز تا مهرگان یکصد و هفتاد و چهار روز است ماه دوم اردیبهشت است و خرداد ماه و تیر ماه که نیمروز عید مهرگان در آنست و مرداد ماه و شهریور ماه و مهر ماه که روز شانزدهم آن مهرگان است و آبان ماه که آبان روز و عید آبان گاه در آنست و پنج روز آخر آن فروردگان است و آذر ماه که روز اول آن در عراق و ایران کوسه برآستر خود سوار شود و این جز در عراق و دیار عجم رسم نیست و اهل شام و جزیره و مصر و یمن آنرا ندانند و تا چند روز جوز و سیر و گوشت چاق و دیگر غذاهای گرم و نوشیدنی های گرم را و ضد سرما به او بخوراند و بنوشانند و چنان وانمود کند که سرما را بیرون می کند و آب سرد بر او ریزند و احساس رنج نکنند و بفارسی بانگ زند گرما گرما و این هنگام عید عجمان است که در اثنای آن طرب کنند و شاد باشند و در بسیاری دیگر از اوقات سال چون دوران آذرخش شادی کنند پس از آن دیماه و بهمن ماه و اسفندارمز ماه است و این مجموع سیصد و شصت و پنج روز است. و خدا دانایان است.

## ذکر روزهای ایرانیان

و این روزها هر مز و بهمان و اردیبهشت و شهریر و اسفندارمز و خرداد و مرداد و دیبازرو آذر و آبان و خورو ماه و تیر و جوش و دبر و مهر و دمل و اسروش و فروردین و بهرام و رام است که شاعر درباره آن گوید :

روز شنبه و روز رام لذت باده را بما بچشان . من تعهد میکنم که هنگام نیمروز آن مرا بسخن سست بینی و باد و دیبادین و آذرو اشتاد و اسمان و داماد و ماروسفند و ایران .

روزهای معروف فرودگان نیز آهند گاه و اسمیهاه و مشر گاه و مشر و گاه و کاساه است و عرب این پنجروز را هریر و همیر و قالب الفهر و حافل الضرع مدحرج البعر مینامیدند .

ایرانیان در هر صد و بیست سال يك ماه کیسه میکردند و اینکه کیسه را یکصد و بیست سال عقب میانداختند از آنجهت بود که روزهایشان سعد و نحس بود و نخواستند هر چهار سال يك روز کیسه کنند و با این ترتیب روزهای سعد بروزهای نحس منتقل شود و نوروز اولین روز ماه نباشد و خدای تعالی بهتر داند .

## ذکر سال و ماه عرب و نام روزها و شبهاشان

ماه‌های قمری اول آن محرم است و ایام سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز است که یازده روز و ربع از سریانی کمتر است و هر سی و سه سال یکسال تفاوت میکند سال عربی تغییر میپذیرد و نوروز ندارد عربان بدوران جاهلیت هر سه سال یکماه کبیسه میکردند و اثر انسی بمعنی تاخیر مینامیدند و خدا تبارک و تعالی عمل آنها را باین گفتار که «تاخیر انداختن فزونی کفر است» مذمت کرد. ماه اول محرم است که آغاز سال است و آنرا از اینجهت محرم نامیدند که در اثنای آن جنگ و غارت حرام بود و صفر را از اینجهت صفر نامیدند که در این ماه بازارهایی در یمن بپا میشد که آنرا صفری میگفتند و از آنجا آذوقه میگرفتند و هر که بیازار نمیرسید از گرسنگی هلاک میشد نابغه ذبیان گوید :

«من بنی ذبیان را از رهنوردی و بهارخوری در ماههای صفر منع کرده‌ام»  
و نیز گویند صفر را از آنجهت صفر گفتند که در اثنای این ماه شهرها از مردم خالی می‌شد که مردم آنجا برای جنگ برون می‌شدند و این را از صفر بمعنی خالی گرفته‌اند آنگاه ربیع اول و ربیع دوم است باین سبب که مردم و چهار پایان در اثنای آن بهار خوری میکنند اگر گویند ممکنست چهار پایان در غیر این دو ماه هم بهار خوری کنند گوئیم ممکن است این نام در آن موقع که مقارن بهار بوده بر آن اطلاق شده سپس این عنوان با تغییر وقت ماهها استمرار یافته است پس از آن جمادی اول و جمادی دوم است از آنجهت که در وقت تسمیه این دو ماه آب یخ

می بسته است زیرا آنها نمیدانسته اند که زمان گرما و سرما تغییر مییابد و ماه آن عوض میشود آنگاه رجب است و رجب از آنرو گفتند که از آن بیمناک بودند و رجب بمعنی بیم داشتن است شاعر گوید «نه از آن بترس و نه بیم داشته باش» و بجای کلمه دوم فعل ترجب آورده است» انگاه شعبان است و این نام از آن جهت است که در این ماه منشاء می شده بر سر آبهای خویش و بجستجوی غارت میرفته اند و شعبان و انشعاب از يك مایه است و رمضان، بمناسبت آنکه در وقت تسمیه ماه از شدت گرما زمین تفیده بوده و رمضا بمعنی شدت گرماست و صورت دیگر اینست که رمضان یکی از ماههای خداوند تعالی ذکره است و روانیست که بگوئیم رمضان بلکه باید گفت ماه رمضان .

و شوال، بمناسبت آنکه در اثنای آن شتر دم خود را از شدت شهوت بلند میکرد و شول بمعنی بلند کردن است و عربان این را بفال بد گرفته عروسی در شوال را خوش نداشتند. و ذوالقعدة بمناسبت آنکه در اثنای آن از جنگ و غارت فرو می نشستند و قعدة بمعنی نشستن است و ذوالحجة بمناسبت اینکه حج در اثنای آن بود. ماههای حرام، محرم و رجب و ذی القعدة و ذی الحجة بود و ماههای حج شوال و ذی القعدة و دهه اول ذی الحجة بود و ایام معلومات قران همان ده روز ذی حجه است و ایام معدودات قرآن ایام تشریق است که سه روزه پس از عید قربان است و تعجیل مراسم باتفاق جایز نیست مگر در روز سوم قربان بنا بر این اولین روز تشریق دوم قربان است و اگر روز قربان جزو ایام تشریق بود مدت تعجیل مراسم سه روز میشد و این خلاف قران است که خدای تعالی خبر داده که تعجیل مراسم در اثنای دو روز از ایام معدودات است و اگر ایام معدودات چنان باشد که گفتیم ایام معلومات از ماه ذی حجه است و ذبح در روز قربان در ایام معلومات انجام شده است زیرا از نظر عرب اشکالی ندارد که بگویند این ماه پیش تو آمدم ولی آمدن در قسمتی از ماه بوده باشند یا گویند



امروز پیش تو آمدم ولی آمدن در قسمتی از روز بوده باشد و روز قربان و روز فطر و ایام توقف منی روزه واجب (مثلاً بنذر) و مستحب نباید گرفت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اینکار نهی کرده و در این نهی واجب و مستحب را جدا نکرده پس بطوریکه گفتیم واجب است روزه نگیرند.

از عقبه بن عامر روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم «از روزه گرفتن سه روزه تشریق منع فرمود» و در همه مطالبی که راجع به ایام معلومات و ایام معدودات و روزه ایام تشریق بگفتیم میان کسان خلاف است ایام تشریق اول آن روز دوم قربان است و آخر آن سیزدهم ذیحجه است تا غروب.

مسعودی گوید کسان در باره علت تسمیه ایام تشریق که روزها و شبهای توقف منی است اختلاف کرده اند جمعی گفته اند عنوان تشریق بمناسبت آن بود که در منی قربانی میکردند و گوشت آنرا در آفتاب خشک میکردند بعضی دیگر گفته اند عنوان تشریق بمناسبت این بود که مردم مکه و دیگران بطرف مشرق سوی مساکن خویش میرفتند و بقول دیگر از آن جهت تشریق نام یافت که در این روزها در منی و مزدلفه به مصلاهای خویش میرفتند که در زمین باز بود و آنرا مشرق میگفتند که مفرد آن مشراق و بمعنی در آفتاب نشستن است و در آنجا به تسبیح و دعا مشغول میشدند بدین جهت روزهای تشریق نامیده شد گفته دیگر نیز هست و گروهی پنداشته اند که کلمه را از ذبح حیوانات گرفته اند که تشریق شکافتن و بریدن نیز هست و گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قربانی کردن گوسفند مشرقه را یعنی گوسفندی که گوشهایش شکافته و دریده باشد منع فرمود و این معلوم میدارد که تشریق بمعنی بریدن است و ایام تشریق بمناسبت سر بریدن حیوانات این نام یافته است اهل مذاهب و فرقه ها را در باره تشریق سخنان بسیار است که این کتاب گنجایش آن ندارد و این مطالب را نیز که مربوط به فقه است از آن جهت گفتیم که تناسب کلام ما را بدان کشانید و با مطالب سابق ارتباط داشت.

روزهای نحس هر چهارشنبه است که بایکی از روزهای چهاردارماه مانند چهارم و چهاردهم رفته و چهاردهم مانده و بیست و چهارم رفته و چهارم مانده مصادف باشد. نام روزهای هفته روز اول یکشنبه است بمناسبت آنکه نخستین روز زمان است که خداوند خلق فرمود و تورات نیز باین مطلب گویاست در آغاز این کتاب چیزهایی را که در هر روز آفریده شد یاد کرده ایم. پس از آن دوشنبه که روز دوم است و سه شنبه که روز سوم است و چهارشنبه که روز چهارم است و پنجشنبه که روز پنجم است و جمعه است که همه خلق در آنروز مجتمع شد و شنبه یا سبت روز هفتم است که دنباله خلقت قطع شد و در آخر آن آدم آفریده شد و سبت بمعنی بریدن است عرب در جاهلیت یکشنبه را اول و دوشنبه را اهون و سه شنبه را جبار و چهارشنبه را دیار و پنجشنبه را مونس و جمعه را عروبه و شنبه را شیار مینامیدند در خصوص ماهها نیز محرم را فاتق و صفر را ثقیل و ماههای بعد را بترتیب طلیق و ناجر و اسلخ و امیح و احلك و کسع و زاهر و برك و حرف و نعل مینامیدند که این آخری ذیحجه بود.

عربان در فصول چهارگانه نیز اختلاف داشتند به پندار بعضی فصل اول وسمی یعنی پائیز بود و سه فصل دیگر شتا و صیف و قیظ دنبال آن بود. بعضی دیگر بهار را فصل اول میگفتند و این معروفتر و عام تر بود نام چهار فصل خریف یعنی پائیز و شتا و ربیع و صیف است.

ماههای عرب به ترتیب فصول سال و حساب سال شمسی نیست بلکه محرم و دیگر ماههای عربی گاهی در بهار و گاهی در فصول دیگر است.

ولی ماههای رومی به ترتیب فصول سال است که در اثنای آن خورشید برجهای فلک را تا آخر طی میکند و درازی و کوتاهی روزها و شبهای هر ماه و ستارگان ثابت که در اثنای آن نمودار یا نهان است بمرور زمان و سببها تغییر نمیپذیرد. سال رومی دوازده ماه است و چنانکه گفته ایم ماه اول آن تشرین است

تا ایلول و هر يك از فصول سال چهار ماه معین از این دوازده ماه دارد (کذا) که چون ماههای عربی تغییر و تبدیل ندارد و هر برجی بیکی از ماهها منسوب است. در ایلول و تشرین اول و تشرین دوم غلبه سودا است کانون اول و کانون دوم و شباط غلبه بلغم است آزار و نیسان و ایار غلبه خون است. حزیران و تموز و آب غلبه صفر است ایلول از برج سنبله است و تشرین اول از برج میزان است و تشرین دوم از برج عقرب است برج کانون اول قوس است، برج کانون دوم جدی و برج شباط دلو و برج آزار حوت و برج نیسان حمل و برج ایار ثور و برج حزیران جوزا و برج تموز سرطان و برج آب اسد است

مسعودی گوید: انشاء الله تعالی بزودی در همین کتاب شمه‌ای از مطالب مربوط به طبایع چهار گانه و فصول سال و غذاها و آشامیدنی‌ها را که مناسب آنست با مطالب دیگر مربوط بآن خواهیم آورد والله ولی التوفیق.

## ذکر گفتار هر ب در باره شبهای ماه قمری و غیره

عربان در باره ماه در هر يك از شبهای ماه بر حسب روشنی و غیره به ترتیب سؤال و جواب خبر میدادند و میگفتند به ماه گفتند «شب اول چگونه ای؟» گفت «بزغاله شیر خواری که صاحبش در ریزگار فرود آمده است» گفتند «شب دوم چگونه ای؟» گفت «گفتگوی دو کنیز که دروغ و نادرست گویند» گفتند «سوم چگونه ای؟» گفت «گفتگوی دختران جوان که از جاهای مختلف فراهم شوند و بقولی که ثبات کم دارند» گفتند «چهار چگونه ای؟» گفت «گوسفندی که چریده نه گرسنه است و نه سیر» گفتند «پنجم چگونه ای؟» گفت «گفتگو و انس» گفتند «ششم چگونه ای؟» گفت «راه برو و بخواب» گفتند «هفتم چگونه ای؟» گفت: «نیمی در هفت و بقولی راه پیمایی گفتار» گفتند «هشتم چگونه ای؟» گفت «ماه دوستان و بقولی نانی که برادران تقسیم کرده اند» گفتند «نهم چگونه ای؟» گفت «چراغ را در روشنی من توانند یافت» گفتند «دهم چگونه ای؟» گفت «محو کننده صبحدم» گفتند «یازدهم چگونه ای؟» گفت «شبانگاه و سحر گاه دیده شوم» گفتند «دوازدهم چگونه ای؟» گفت «وسیله سیر در صحرا و شهر» گفتند «سیزدهم چگونه ای؟» گفت «ماه رخشانی که چشم را بگیرد» گفتند «چهاردهم چگونه ای؟» گفت «در اوج جوانی میان ابرمیدرخشم» گفتند «پانزدهم چگونه ای؟» گفت «کمال پایان یافت و ایام تمام شد» گفتند «شانزدهم چگونه ای؟» گفت: «در مشرق و مغرب خلقت ناقص است» گفتند «هفدهم چگونه ای؟» گفت «فقیری به فقر دچار شده» گفتند «هیجدهم چگونه ای؟» گفت «اندک بقاوند فناء» گفتند «نوزدهم چگونه ای؟»

گفت «از بیم به کندی طلوع میکنم» گفتند «بیستم چگونه ای؟» گفت «سحر گاهان طلوع کنم و صبحگاهان دیده شوم» گفتند «بیست و یکم چگونه ای؟» گفت «همینقدر سیر میکنم که دیده شوم» گفتند «بیست و دوم چگونه ای؟» گفت «نمودار حوادث و سپر جنگ» گفتند «بیست و سوم چگونه ای؟» گفت «چون شعله ای در تاریکی نمودار میشوم» گفتند «بیست و چهارم چگونه ای؟» گفت «اندکی از من نمودار شود و تاریکی را روشن نکند» گفتند «بیست و پنجم چگونه ای؟» گفت «در این شبها نه بدرم نه هلال» گفتند «بیست و ششم چگونه ای؟» گفت «اجل آمد و امید ببرد» گفتند «بیست و هفتم چگونه ای؟» گفت «آنچه باید بشود شد و دیگر روشنی نیست» گفتند «بیست و هشتم چگونه ای؟» گفت «صبح طلوع کنم و ظهر دیده نشوم؟» گفتند «بیست و نهم چگونه ای؟» گفت «جلو پرتو خورشید میروم و زیاد توقف نمیکنم» گفتند «سیام چگونه ای؟» گفت «هلال آینده ام وزود فروروم».

عربان سه شب اول ماه را شبهای غرر و سه شب دنبال آن را سمروسه شب بعد را زهر و سه شب بعد را درروسه شب بعد را قمر و سپید مینامیدند و در نیمه دوم ماه سه شب اول را درع و سه شب بعد را ظلم و سه شب دنبال آنرا حنادیس و سه شب دنبال آنرا دواری و سه شب بعد از آن را محاق نام میدادند و در صورت دیگر از روایتهاست که شبهای ماه سه شب هلال و سه شب قمر و شش شب نقل و سه شب بیض و سه شب درع و سه شب بهم و شش شب حنادیس و دوشب داریه و یک شب محاق نام داشت.

مسعودی گوید: اما آنچه عربان درباره تسمیه ماه گفته اند ماه را در شب طلوع هلال گویند و تا کامل نشده هلال است و چون کامل شود قمر گویند و چون بکاهد و نور دهد قمر گویند شاعر عرب گوید «قمیر در بیست و پنجم نمودار شد و دودختر گفتند برخیزید»

ماه در شب سیزدهم بکمال نزدیک شود و آنرا لیلۃ السواء گویند و شب

چهاردهم را ليلة البدر گویند و بدر بمعنی کمال است چنانکه جوان را در کمال جوانی و قبل از بلوغ بدر گویند و نیز چشم را که دقیق باشد و مانند چشم اسب تیزبین باشد بدره گویند. شبهای بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است در شبهای درع ماه کمی تیره و بیشتر روشن باشد محاق وقتی است که خورشید بر آن طالع شود و سواد وقتی است که پشت خورشید نهان شود و حجر قمر آنست که خطی رفیق بی تیرگی بدور آن بر آید و چون ماه پیاره ابری در شود و بر آید آنرا فتق قمر گویند شبهای تار را حندس گویند و شبان روشن را بیض گویند والله الموفق للصواب.

## ذکر تاثیر آفتاب و ماه در اینجهان و شمه‌ای از آنچه در این زمینه گفته‌اند و چیزهای دیگر که مربوط باین باب است

مسعودی گوید: جمله حکیمان از یونانی و غیر یونانی گفته‌اند ماهتاب در موجودات جهان تاثیر مهم دارد ولی از تاثیر خورشید کمتر است و بمرحله بعد از خورشید است. تاثیر ماهتاب از آنجاست که ماهها از آن پدید می‌آید و باحرکت آن جریان مییابد و تاثیر آن مخصوصا در حیوانات دریا روشن تر و بیشتر است نمو گیاهان و چیزهای دیگر نیز از آنست و میوه‌ها را درشت و حیوانات را چاق میکند و در مدتهای معین زنان را به حیض دوچار میکند.

مسعودی گوید: کسان در باره چگونگی نقشبندی جنین در رحم اختلاف کرده‌اند گروهی از معتقدان قدم عالم گفته‌اند نیروی نقشبندی جنین از منی است و یا از خون حیض است گروهی دیگر بر این رفته‌اند که در رحم قالبی هست که جنین در آن نقشبندی میشود.

جالینوس در کتاب خود بنقل از سقراط گفته است که منی در کار نقشبندی جنین فاعل و منفعل باهم است. صاحب منطق گفته که منی بمنزله فاعل است و جنین از منی در خون حیض نقش میگیرد. گوید منی حرکت مانندی در خون پدید می‌آورد آنگاه تبدیل به باد شده از رحم برون میشود به پندار جالینوس جنین از منی است و ممکنست خون را که همان حیض است جذب کند و روح را از عروق و شریانها بگیرد بنا بر این پیدایش آن از منی است و خونی که جذب میکند و

بادی که از شریانها بدان میرسد . گوید « پیدایش جنین مثل گیاه است و طبیعت آنرا از منی و خون نقشبندی میکنند عمل طبیعت در جنین همانند عملی است که در گیاه دارد زیرا تخم گیاه محتاج به زمینی است که از آنجا مایه غذایی بگیرد جنین نیز به رحم محتاج است گیاه عروق خود را از ریشهها میفرستد تا بوسیله آن غذای خود را از زمین بگیرد جنین نیز در زهدان شریانها و عروقی دارد که بمنزله ریشههای جنین است از تخم گیاه ساقه و از ساقه شاخههای بزرگ میروید و از شاخهها شاخههای دیگر پدید میاید تا بشاخههای آخرین برسد نظیر آن در جنین نیز هست و در آغاز بجای ساقه آن سه چیز که جزو اعضای اصلی است یعنی شریان بزرگ و عرق مجوف و نخاع پدید میاید آنگاه هر يك از اینها مانند شاخهها بفروع دیگر تقسیم میشود تا بنهایت اعضا برسد .

آنگاه گوید : منی محرك خود است و جنین از مرد و زن و خون حیض پدید میاید .

جالینوس از انباز قلس نقل کرده که اجزای طفل در منی مرد و زن است و در نتیجه نزدیکی این اجزای جدا بهم می پیوندند داین مطلب در کتاب بزرگ انباز قلس ضمن سخن از نظریات او در باره چگونگی ترکیب جهان و پیوستگی نفس بجهان خویش آمده است .

جماعتی از معتقدان قدم عالم گفته اند اجزای بسیار کوچکی همانند اعضای انسان از اعضای وی برون میشود که در رحم جای میگیرد و تغذیه میکند و بزرگ میشود و جنین از آن پدید میاید بعضی از آنها نیز گفته اند اجزائی که از اعضای مرد میاید با مایه هائی از رحم و آب زن بهنگام جفت گیری بهم می آمیزد و جنین از آن بوجود میاید بهمین جهت است که غالباً اعضای طفل همانند خاندان پدر است و پدر و فرزند غالباً باهمدیگر شباهت دارند قیافه شناسان نیز هنگامی که تردید در نسب رخ دهد از شباهت ، حکم به الحاق نسب میکنند و این مطابق گفتار آندسته از



فقیهان است که حکم قیافه را در نسب معتبر دانند در قسمتهای گذشته همین کتاب در باب قیافه در این معنی سخن رفته است.

کسان را درباره چگونگی نقشبندی جنین در رحم و آغاز و عنصر و چگونگی تغییر آن از نطفه به علقه و از علقه به مضغه تا وقتی که صورت آن کامل شود سخن بسیار است ثنویان و دیگر متقدمان و متاخران در این باب سخن داشته‌اند و ما از ذکر آن میگذریم که از مقصد این باب بیرون است.

مسعودی گوید: چیزی که همه گفته‌ها را باطل میکند و علم عقلا در مقابل آن ناچیز میشود اینست که آفریدگار عزوجل در کتاب خویش از این قضیه خبر داده و فرموده «اوست که شمارا در رحما چنانکه خواهد نقشبندی میکند خدائی جز او نیست که نیرومند و نکته‌دان است» و از چگونگی و مایه‌های آن خبر نداده بلکه آنرا دلیل حکمت خویش کرده آنگاه از مایه خلقت بشر خبر داده و فرموده «ای مردم ما شما را از نری و ماده‌ای آفریدیم» و هم خداوند عزوجل فرموده «ای مردم اگر از زندگی دوباره شك دارید ما شما را از خاك آفریدیم. آنگاه از نطفه آنگاه از خون بسته آنگاه از پاره گوشت تصویر گرفته یا نکرفته تا برای شما توضیح دهیم و هر چه خواهیم در رحما قرار دهیم تا مدتی معین آنگاه شما را کودکی برون آریم تا بقوت خویش رسید و کس از شما باشد که وفات یابد و کس از شما باشد که به پست‌ترین دوران عمر رسد تا آخر آیه»

مسعودی گوید: اهل شریعت از متقدم و متاخر در باره چگونگی عمل و تاثیر خورشید و ماه در اینجهان سخن بسیار دارند که برای هر يك آثاری جدا معین کرده‌اند برای ماه خواصی گفته‌اند که از جمله تاثیر آن در جزر و مد دریای چین و هند و حبش است به ترتیبی که در این کتاب گفته‌ایم و تاثیر آن در فلزات و مغز و تخم حیوانات و نباتات و فزونیا که هنگام کمال ماه پدید می‌آید و نقصانها که از نقصان آن میزاید و تاثیر که بر روز هفتم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست

و هشتم بیماری در پیدایش بحران دارد زیرا ماه چهار شکل دارد که از همه اشکال دیگر مشخص تر است یعنی شکل نیمه تمام و تمام و نیمه بعد از تمام و شکل محاق و هر يك از این اشکال هفت روز دارد زیرا در مدت هفت شب نیمه تمام میشود و تا چهاردهم تمام میشود و تا بیست و یکم دوباره نیمه میشود و تا بیست و هشتم به محاق میرود بحران بیماری نیز چنین است. بنظر این گروه این قضیه در مورد هفتم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست هشتم و هم درباره نیمه های آن صحیح است زیرا این اشکال مشخصترین شکل های ماه است بسیاری کسان نیز با این نظر مخالفت کرده و گفتار دیگر آورده اند که بحران نتیجه اخلاط و طبایع چهار گانه است که توضیح آنرا در کتاب الزلف و کتاب المبادی والتر اکیب و کتاب های دیگر ضمن سخن از چگونگی تاثیر خورشید و ماه آورده ایم.

اما دلیل اینکه آسمان مانند کره است و با همه ستارگان خود چون کره میگردد و اینکه زمین با همه اجزای خود از خشکی و دریا مانند کره است و کره زمین چون مرکز در میان آسمان ثابت است و اندازه آن نسبت به آسمان از کوچکی چون نقطه و دایره است و وصف ربع مسکون زمین و تغییراتی که از دور فلک و توالی شب و روز در آن رخ میدهد و وصف جاهائی که در آنجا خورشید چند ماه در حال طلوع است و غروب نمیکند و ماهها در حال غروب است و طلوع نمیکند همه اینها را با توضیحات و دلایل آن و گفتار کسان در باره آن در کتاب اخبار الزمان آورده ایم و هم در آنجا هیئت افلاک و ستارگان را توضیح داده ایم و گفته ایم که زمین در عین حال که مدور است در دل فلک است چنانکه زرده در دل تخم است و هوا چیزهای سبک را که در تن کسان هست جذب میکند، زمین نیز چیزهای سنگین بدنهارا جذب میکند زیرا زمین چون سنگ مغناطیس است که با لطمع آهن را جذب میکند. زمین بدو نیمه تقسیم میشود که خط استوا آنرا جدا میکند. خط استوار از مشرق بمغرب کشیده است و اینرا طول زمین گویند که

دراز ترین خط روی زمین است همچنانکه منطقه البروج بزرگترین خط فلک است. عرض زمین از قطب جنوب تا قطب شمال است که بنات نعلش بدور آن میگردد دور زمین بر خط استوا سی و شش درجه است، درجه بیست و پنج فرسخ است و فرسخ دوازده هزار ذراع است و ذراع چهل و دو انگشت است و انگشت شش گندم است که پهلوی هم چیده باشند و مجموع آن نه هزار فرسخ میشود.

در قسمتهای گذشته همین کتاب در باب ذکر زمین و دریاها و مبدأ رودخانهها مقدار میل و ذراع سیاه را یاد کرده ایم زیرا در هر قسمت این کتاب چیزهایی را که در کتابهای دیگران یافته ایم یاد میکنیم و بهمان ترتیب که در کتابهای آنها هست میاوریم نه اینکه از صحت آن اطمینان داشته باشیم زیرا مقدار میل و ذراع و انگشت همانست که سابقاً در باب ذکر زمین و دریاها گفته ایم.

از خط استوا تا هر يك از دو قطب نود درجه است و مساحت دایره عرض نیز چون دایره طول است. کسانی پنداشته اند که آبادی زمین پس از خط استوا بیست و چهار درجه است و بقیه را دریای بزرگ گرفته است. همه مردم در ربع شمالی زمین زندگی میکنند و ربع جنوبی بعلت شدت گرما ویرانه است و در نصف دیگر زمین نیز کسی ساکن نیست و هر يك از دو ربع شمالی و جنوبی هفت اقلیم دارد. سابقاً در این کتاب ضمن گفتگواز زمین و اقالیم سبع این را یاد کرده ایم و گفته ایم که بقرار گفته صاحب جغرافیا شمار شهرها چهار هزار و دوست شهر است اما در خصوص قبله مشرق و مغرب و شمال و جنوب شمه ای در این باب در کتاب اخبار الزمان آورده ایم.

این مطلب را ابوحنیفه دینوری در کتاب خویش آورده و این قتیبه آنرا ر بوده و بکتاب خویش بوده و بخویشتن نسبت داده و در مورد بسیاری از کتابهای ابوحنیفه دینوری نیز چنین کرده است. این ابوحنیفه از لحاظ علمی مقامی معتبر داشت بطلموس در کتاب المجسطی و دیگر متقدمان و هم کسانی که پس از ظهور

اسلام بوده اند چون کندی و ابن مبعجم و احمد بن طیب و ما شاء الله و ابو معشر و الخوارزمی و محمد بن کثیر فرغانی در کتاب الفصول الثلاثین و ثابت بن قره و تبریزی و محمد بن جابر بتانی و دیگر کسانی که به علوم هیئت توجه داشته اند در این معنی مطالب بسیار آورده اند که بر عایت اختصار فقط شمه ای از آن را به این کتاب نقل میکنیم و بالله التوفیق.

## ذکر چهار ربع جهان و چهار طبع و اختصاصات هر يك از ربع ها از شرق و غرب و شمال و جنوب و هواها و مسائل دیگر از تاثیر ستارگان و مطالبی که مربوط باین باب است

مسعودی گوید: اما در خصوص چهار طبع، آتش گرم و خشک است و این طبع اول است و طبع دوم خنک و مرطوب است که آب است و طبع سوم هوا است که گرم و مرطوب است و طبع چهارم زمین است که خنک و خشک است دو تا از اینها بطرف بالا می رود که آتش و هوا است و دو تا در پائین جای میگیرد که زمین و آب است و جهان چهار قسمت است مشرق ربع اول است و هر چه در آن هست مانند هوا و خون گرم و مرطوب است و باد این ربع باد جنوب است و ساعت آن ساعت اول و دوم و سوم است و از قوای بدن نیروی هاضمه و از مزه ها مزه شیرین وابسته بآنست و ستاره آن ماه و زهره است و برج آن حمل و ثور و جوزا است. حکیمان را در باره وصف این ربع ها گفتگو بسیار است و این شمه ای از آنست که گفتیم و میگوئیم. مغرب ربع دوم است و هر چه در آن هست چون آب و بلغم و زمستان خنک و مرطوب است و باد آن دبور است و ساعت آن دهم و یازدهم و دوازدهم است از مزه ها شور و امثال آن و از نیروهای بدن نیروی دافعه وابسته آنست. ستاره آن مشتری و عطارد و برج آن جدی و دلو و حوت است جزء سوم شمال است و هر چه در آن هست چون خلط صفرا و تابستان گرم و خشک است و باد آن صباست و ساعت آن چهارم و پنجم و ششم روز است و از قوای بدن نیروی نفسانی و از مزه ها تلخی

بدان وابسته است و ستاره آن مریخ و خورشید و برج آن سرطان و سنبله و میزان است جزء چهارم جنوبی است و هرچه در آن هست چون زمین و خلط سود او پائیز خنك و خشك است و باد آن شمال است و ساعت آن هفتم و هشتم و نهم است و از قوای بدن نیروی ماسکه و ازمزه ها گس بدان وابسته است و ستاره آن زحل است و برج آن میزان و عقرب و قوس است و همه روی زمین بجز این اوصاف که گفتیم از لحاظ هیئت مشابه و از لحاظ تاثیر به نسبت فاصله از خط استوا مختلف است و هرچه از خط دورتر باشد بدلائل مختلف اثر آن بعکس آنست که نزدیک باشد و بهترین نقاط مسکون جائیست که خورشید شعاع مستقیم بر آن افکند. بنظر حکما صفای نور و کمی کدورت آن در اقلیم چهارم بنهایت میرسد زیرا اشعاع خورشید مستقیم با آنجا فرود میآید و آنجا عراق است.

مسعودی گوید: بنظر این گروه جاهائی که مسکون نیست بدو علت است یکی شدت گرما و سوزانی خورشید و استمرار نور خورشید بر این مناطق که آنجا را خشك کرده است و از کثرت تبخیر، آب آنرا پائین برده است و علت دیگر اینست که خورشید از آن اقلیم دور است و آن مناطق را سرما گرفته و یخ و یخبندان بر آنجا غلبه یافته و سرما در فضا فزونی گرفته و اعتدال بر فته و برکت تبخیر نیست و گرما در اجسام نمانده و رطوبت برای حیوانات نیست و از نمای حیوان و گیاه خالی مانده است مناطقی که گرما یا سرمای مفرط دارد بدینگونه ویران و نا مسکون است.

این گروه درباره فنا و ویرانی و تجدید جهان سخن بسیار دارند گویند وقت حاضر دوران غلبه سنبله است که مدت آن هفت هزار سال است و همه مدت عمر این جهان انسانی همین است مشتری نیز در تدبیر جهان با سنبله کمک کرده است و پایان جهان وقتی است که ستاره مدبر مسافت کامل را با قوت مکرر طی کند و چون مسافتی را که در علم فلک تعیین کرده اند بسر برد نیروی آن کاهش گیرد و

ویرانی جهان باشد و ستارگان چون دور خویش را کامل کنند تدبیر اول را از سر گیرند و اشخاص و صور عالم باموادى که هنگام تاثیر آن ستاره داشته است تجدید شود. بنظر اینان بهمین طریق کار جهان تاابد جریان دارد.

به پندار این گروه دوران غلبه حمل دوازده هزار سال و دوران غلبه ثور یازده هزار سال و غلبه جوزا ده هزار سال و غلبه سرطان نه هزار سال و غلبه اسد هشت هزار سال و غلبه سنبله هفت هزار سال و غلبه میزان شش هزار سال و غلبه عقرب پنج هزار سال و غلبه قوس چهار هزار سال و غلبه جدی سه هزار سال و غلبه دلو دو هزار سال و غلبه حوت هزار سال است که مجموع آن هفتاد و هشت هزار سال است، آنگاه انقضای عالم و فنای موجودات و باز گشت هستی جهانست.

این گروه درباره جنیانی که پیش از خلقت آدم علیه السلام و خلیفه زمین شدنش در جهان بوده اند سخن گفته اند که ستاره مدبر انسان از ستارگان آتشین بوده است و هر دو گروه درباره اوج خورشید بهنگام انتقال از برجهای جنوبی و تغییراتی که در جهان رخ می دهد و شمال، جنوب و جنوب، شمال و آبادیها ویران و ویرانیها آبادان میشود بترتیبی که در کتاب الزلف آورده ایم سخن گفته اند.

گروهی دیگر از متقدمان بر این رفته اند که وسیله وجود موجودات طبقه اول و دوم و سوم به ترتیب درجات آن نفس و صورت و هیولی بوده است و مبادی اشیا بترتیبی که در کتاب الزلف آورده ایم همین سه چیز بوده است و چیزهای دیگر جسم است که برشش قسم است جسم سماوی و جسم زمینی و حیوانی ناطق و حیوانی غیر ناطق و گیاه و اجسام سنگی که معدنی است و چهار عنصر که آتش و هوا و آب و زمین است. اینان درباره خواص هر يك از اقسام جسم سخنانی گفته اند که این کتاب گنجایش آن ندارد و تفصیل آنرا در کتاب «الرؤس السبعیه فی باب السياسات المدنیه و عدد اجزائها و عللها الطبیعیه» و اینکه آیا پادشاه خود جزئی از ارکان مدینه است و یا نقطه و نهایت اجزاء مدینه است، بترتیبی که

فروریوس در کتاب خود ضمن توصیف اختلاف افلاطون و ارسطو در این باب آورده است نقل کرده ایم اما علت اینکه زمستان هند وقتی است که تابستان ماست و زمستان ما تابستان آنهاست علت و دلیل آن را یاد کرده ایم که بسبب نزدیکی و دوری خورشید است و همچنین از علت وجود سیاهان در بعضی نواحی زمین و علت مجعد بودن مویشان و دیگر اوصاف مشهور که دارند و علت اینکه سپید پوستان فقط در بعضی مناطق زمین بوجود می آیند و اینکه رنگ سقلا بیان برنگ قارچ است و موهایشان زرد است و علت سستی مفاصل ترکان و انحنای ساق پایشان و نرمی استخوانشان تا آنجا که يك ترك از پشت سر نیز مانند جلو تیر می اندازد و رویش به پشت بر میگردد و پشتش رو میشود و علت اینکه فقرات پشت تاب اینکار را دارد و اینکه هنگام شدت گرما چهره آنها سرخ میشود زیرا برودت بر اجسام آنها غلبه دارد بحمدالله شرح همه این مطالب را با دلائلی که موید صدق آنست در کتابهای سابقمان که در این معانی بوده است آورده ایم و از ذکر مطالبی که با دلیل حسی یا خبر قاطع عذر و مانع شك معلوم نشده بود صرف نظر کردیم چون اخبار عامه درباره وجود نسناس و اینکه صورت آنها بقدر نصف صورت انسان است و دندانهای دراز دارند و آنچه در باب عنقای مغرب گفته اند. بسیاری از مردم پنداشته اند که حیوان ناطق سه قسم است ناس و نسناس و نانس و این گفتاری نادرست است زیرا عنوان نسناس را بر اذل و اوباش اطلاق کرده اند حسن گفته است «ناس برفتند و نسناس بماند» و شاعر که گوید «ناس برفتند و اندك شدند و ما با اراذل نسناس باقی مانده ایم» همین معنی را که ما گفتیم در نظر داشته یعنی مردم برفتند و کسانی مانده اند که خیری ندارند.

بسیاری کسان بر این رفته اند که جن دو قسم است بالاتر و مهمتر جن است و ضعیفتر جن است شاعر گوید «نژاد واصل آنان متفاوت است جن هست و جن هست» در باره تفکیک دو قسم جن هیچگونه خبر و اطلاعی نیست و این نیز بقریبی که



سابقاً توضیح داده‌ایم از اوهام عربان است .

بسیاری از عوام ، اخبار مربوط به نسناس را و اینکه در جهان وجود دارد و در چین و ممالک دور دست هست نقل میکنند بعضی از آنها میگویند در مشرق هست و بعضی میگویند در مغرب هست مردم مشرق از وجود آن بمغرب سخن دارند و مردم مغرب از وجود آن بمشرق خبر میدهند بدینسان مردم هر ناحیه گویند که نسناس در ولایتهای دور از آنها وجود دارد .

بموجب خبری که در این زمینه روایت کرده‌اند و خبر واحد است نسناس در ولایت حضرموت شحر است این خبر را عبدالله سعید بن کثیر بن عفر مصری از پدرش از یعقوب بن حارث بن نجیم از شیب بن شیة بن حارث تمیمی نقل کرده که گفته بود به شحر رفتم و پیش رئیس آنجا فرود آمدم باوی در باره نسناس گفتگو کردیم و او گفت « یکی برای ما شکار کنید ، و چون با بعضی از یاران وی که از طایفه مهره بودند بنزد او باز گشتیم نسناسی آنجا بود . نسناس بمن گفت « امید من بخدا و توست » من نیز بآنها گفتم او را رها کنید هنگام غذا میزبان ما گفت « نسناس شکار کردید؟ » گفتند « بله ولی مهمان تو آنرا رها کرد » گفت « آماده شوید که برای شکار نسناس بیرون میرویم » و چون هنگام سحر باین منظور بیرون شدیم نسناسی نمودار شد که میدوید و صورتی همانند صورت انسان داشت چانه‌اش پرمو بود و چیزی مانند پستان در سینه داشت و پاهایش نیز چون پاهای انسان بود دو سگ در تعاقب وی بود و او شعری میخواند بدین مضمون « ای وای بر من از این غم ورنجها که از روزگار بمن میرسد ای دو سگ کمی درنگ کنید و گفتار مرا بشنوید و تصدیق کنید شما وقتی بدنبال من میدوید مرا آماده کار دیده‌اید و اگر جوانی من نبود مرا نمیگرفتند تا بمیرید یا از من دور شوید من سست و ترسو و بیعرضه و کم دل نیستم ولی قضای خداوند رحمان صاحب قدرت و تسلط را ذلیل میکند » گوید سگان باورسیدند و بگرفتندش بطوریکه میگفتند وقتی نسناسی را

سر بریده بودند یکی از آنها گفت سبحان الله چقدر خوش قرمز است و او را نیز بکشتند نسناسی دیگر از روی درخت گفت « برای اینکه سماق میخورد » گفتند اینهم يك نسناس دیگر بگیریدش پس او را بگرفتند و سر بریدند و با همدیگر میگفتند اگر خاموش مانده بود جای او را پیدا نمیکردیم . نسناسی از درخت دیگر گفت « من خاموش ماندم » گفتند اینهم يك نسناس بگیریدش آنرا نیز گرفتند و سر بریدند نسناسی از درخت دیگر گفت « ای زبان سر خود را حفظ کن » گفتند اینهم يك نسناس بگیریدش و او را نیز گرفتند به پندار راوی این خبر، قوم مهره در ولایت خودشان نسناس شکار میکنند و میخورند .

مسعودی گوید : و من مردم شحر حضرت موت و مردم ساحل آنجا را که شهر احساس است و بر کناره ریگستان احقاف است و دیگر نواحی پیوسته باراضی یمن و هم دیار عمان و ولایت مهره را بدیدم که اخبار نسناس را جالب و شگفت انگیز تلقی میکردند و پنداشتند که در نواحی دور جهان است چنانکه مردم ولایتهای دور نیز شنیده اند که نسناس آنجاست و این معلوم میدارد که اصلا در جهان نیست بلکه نتیجه هوس عوام الناس است خبر عنقای مغرب نیز چنین است روایتی نیز در باره آن نقل کرده و به ابن عباس نسبت داده اند ما وجود نسناس و عنقا و دیگر حیوانات عجیب کمیاب را عقلا محال نمیدانیم که این از قدرت خدا ممتنع نیست ولی از اینجهت غیر واقع می شماریم که خبر قاطع عذر در باره وجود آن بماتر سیده است و اینقبیل چیزها در حدود ممکنات است و ممتنع و واجب نیست ممکنست این حیوانات کمیاب چون نسناس و عنقا و عربد و امثال آن جزو حیواناتی باشد که طبیعت از قوه به فعل آورده ولی کامل نکرده و در تکوین آن مانند تکوین حیوانات دیگر دقت بکار برده است و این موجود ناقص که در جهان تنها و وحشت زده و کمیاب بوده ب جستجوی نقاط دور دست بر آمده و از دیگر حیوانات ناطق و غیر ناطق دوری گرفته زیرا با حیواناتی که خلقت آن کامل بوده اختلاف داشته

و با دیگر اقسام حیوانات تناسب نداشته است چنانکه در قسمتهای گذشته این کتاب در باب غولها گفته‌ایم و اگر در این زمینه بیشتر سخن کنیم از روشی که در این کتاب پیش گرفته‌ایم برون خواهیم شد .

در قسمتهای گذشته این کتاب اخباری آورده‌ایم مبنی بر اینکه گفته‌اند متوکل حنین بن اسحاق را بایکی دیگر از حکیمان روزگار خویش که باین مسائل علاقه داشت فرمود تا ترتیبی بیندیشد و نیرنگی کند که از سرزمین یمامه نسناس و عربد بیارد و حنین چیزهایی حمل کرد و ما شرح این خبر را در خصوص کسی که برای حمل عربد به یمامه و برای حمل نسناس به ولایت شحر فرستاده شد در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم و خدا صحت این خبر را بهتر داند ما فقط نقل میکنیم و به راوی نسبت میدهیم و او عهده دار صحت روایت و حکایت خویش است ما فقط مطالب منقول را بترتیبی که میسر میشود در محل مناسب جای میدهیم والله ولی التوفیق برحمته .

اما روایتی که از ابن عباس آورده‌اند خبری است که با خبر خالد بن سنان عیسی مربوط است . در قسمت گذشته این کتاب خبر خالد بن سنان عیسی را آورده‌ایم که گفته‌اند وی در قدرت مابین عیسی و محمد علیهما السلام بود و حکایت او را درباره آتشی که خاموش کرده گفته‌ایم .

اکنون خبر عنقا را به ترتیبی که روایت کرده‌اند یاد میکنیم و ناچار باید خبر خالد را بجهت نقل خبر عنقا تکرار کنیم که دو خبر بهم مربوط است و همه این خبرها را از ابن عفیر روایت کرده‌اند .

حسن بن ابراهیم روایت کرده گوید محمد بن عبدالله مروزی برای ما روایت کرد و گفت اسد بن سعید بن کثیر بن عفیر از پدرش از جدش کثیر از جد پدرش عفیر از عکرمه از ابن عباس برای ما روایت کرد که گفته بود «پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده خداوند بروزگار اول پرنده‌ای بسیار نیکو بیافرید و از هر خوبی چیزی در آن

نهاد و صورت آنرا چون صورت مردم کرد و در بالهای آن همه رنگ بال نکو بود و از هر طرف چهار بال برای آن آفرید و دو دست برای آن آفرید که پنجه‌ها داشت و منقاری داشت که چون منقار عقاب کلفت بود ماده آنرا نیز همانند آن آفرید و آنرا عنقا نامید آنگاه خدای تعالی به موسی بن عمران وحی کرد که من پرنده عجیبی آفریده‌ام و آنرا نر و ماده آفریده‌ام و روزی آنرا در حیوانات وحشی بیت المقدس قرار داده‌ام و آنها را انیس تو کردم تا از جمله چیزها باشد که بنی اسرائیل را بوسیله آن فضیلت داده‌ام. دو عنقا بیوسته توالد کرد تا نسل آن فراوان شد و خدا موسی و بنی اسرائیل را به بیابان انداخت که چهل سال آنجا بودند موسی و هارون و همه بنی اسرائیل که همراه موسی بودند در بیابان بگردند و نسل آنها در بیابان جایشان را گرفت آنگاه خدای تعالی آنها را با یوشع ابن نون شاگرد و وصی موسی از بیابان برون آورد و این پرنده نیز جابجا شد و در نجد و حجاز بولایت قیس عیلان افتاد و همچنان آنجا بود و از حیوانات درنده و کودکان و حیوانات دیگر تغذیه میکرد تا پیمبری از بنی عبس ما بین عبسی و محمد صلی-الله علیهما وسلم بنام خالد بن سنان مبعوث شد و مردم از عنقا که کودکان را میخورد شکایت پیش او بردند و او از خدا خواست که نسل آنرا منقطع کند و خدا نسل آنرا منقطع کرد و تصویر آن ماند که روی فرش و جاهای دیگر نقش میکنند. جمعی از اهل روایت بر این رفته‌اند که این سخن که مردم در امثال خویش از « عنقای مغرب » دارند عنوان چیزهای عجیب و کمیاب است و چون گویند « فلانی عنقای مغرب آورده است » منظور اینست که چیزی عجیب آورده است شاعر گوید « و صبحگاهان با سپاه چون عنقای مغرب بر آنها درآمد » در اینجا از عنقا تند روی منظور بوده که عنق بمعنی تند روی است.

ابن عباس گوید « خالد بن سنان پیمبر بنی عبس ظهور پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم را مرده داده بود و چون مرگش در رسید بقوم خود گفت « وقتی من

بمردم مرا در یکی از این تپه‌های ريك بخاك كنيد و تا چند روز مراقب قبر من باشید و چون الاغ سیاه و سپید و دم بریده‌ای دیدید که در تپه‌ای که قبر من آنجا است می‌گردد فراهم شوید و قبر مرا بشکافید و مرا بلب قبر آرید و نویسنده‌ای بیارید و چیزی همراه داشته باشد که روی آن بنویسد تا همه حوادثی را که تا روز قیامت خواهد بود برای شما املا کنم، گوید پس قبر او را سه روز و بعد هم سه روز دیگر مراقبت کردند و تا گهان الاغ را دیدند که اطراف تپه‌ای که قبر آنجا بود می‌چرخید و فراهم شدند تا چنانکه دستور داده بود قبر را بشکافند ولی فرزندان وی حاضر شدند و شمشیر کشیدند و گفتند «بخدا نمی‌گذاریم کسی قبر او را بشکافد می‌خواهید این مایه ننگ ما شود و عربان گویند اینان پسران کسی هستند که قبرش شکافته شد؟» و آنها برفتند و قبر را بحال خود گذاشتند.

ابن عباس گوید: دختری که پیری سالخورده بود بنزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد که وی را بخوبی پذیرفت و احترام کرد و او اسلام آورد و پیامبر بدو گفت «خوشامدی ای دختر پیامبری که قومش قباهاش کردند» شاعر بنی‌عبس گوید «ای پسران خالد اگر وقتی شما حضور داشتید میتی را که در قبر نهان بود برون آورده بودید برای شما ای خاندان عبس ذخیره‌ای از علم بجا مانده بود که با گذشت روزگار کهنه نمیشد»

از ابن عفیر در این معنی و امثال آن از اخبار بنی اسرائیل روایت‌های بسیار آورده‌اند که خبر خلقت اسب از آن جمله است و این خبر را حسن بن ابراهیم شعبی قاضی روایت کرده گوید ابو عبدالله محمد بن عبدالله مروزی برای ما روایت کرد و گفت: ابولحارث اسد بن سعید بن کثیر بن عفیر از پدرش از جدش کثیر از جد پدرش عفیر برای ما روایت کرد که گفته بود عکرمه گفت: مولایم ابن عباس بمن خبر داد و گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود خداوند وقتی خواست اسب را بیافریند بیاد جنوبی وحی فرستاد که من از تو مخلوقی خواهم آفرید پس باد فراهم

آمد و جبرئیل را بفرمود تا کفی از آن بر گرفت آنگاه خداوند فرمود این کف من است. گوید آنگاه خداوند اسبی از آن بیافرید بارنگی میان سیاه و سرخ آنگاه خداوند فرمود «تراسب آفریدم و ترا عربی کردم و ترا از همه حیوانات دیگر بفرسخی روزی برتری دادم که غنیمت را بر پشت تو برند و نیکی به پیشانی تو وابسته باشد» آنگاه اسب را رها کرد و او شیهه زد خداوند گفت «مبارک باش باشیهه خویش مشرکان را بترسان و گوشه‌ایشان را پر کن و قدمهایشان را بلرزان» آنگاه پیشانی و ساقهای آنرا سپید کرد و چون خداوند آدم را بیافرید گفت «ای آدم بمن بگو اسب را بیشتر دوست داری یا براق را؟» گوید و براق بشکل استر است آدم گفت «خدا یا آنرا که زیباتر است برگزیدم» و اسب را برگزید خداوند فرمود ای آدم مایه عزت خودت و عزت فرزندانت را برگزیدی که تا باشند هست ابن عباس گوید «و این نشانه یعنی سپیدی پیشانی و ساق تا روز قیامت در نسل اسب بجاست»

مسعودی گوید «عیسی بن لهیعه مصری در کتاب «الخلائب و الجلائب» که همه مسابقه‌های اسبدوانی جاهلیت و اسلام را ضمن آن آورده گوید «سلیمان بن داود تعدادی اسب به جمعی از بنی ازد داد که بوسیله آن شکار کنند و اسب زادالراکب نام یافت که «زاد» ی بود که سلیمان به سواران داده بود ابن درید نیز در کتاب الخیل چنین آورده است کسان در باره اسب خبرهای بسیار دارند که همه را در کتابهای سابق خویش آورده‌ایم.

اگر نه این بود که مولف همیشه چنین شب است و میباید در تالیف خود از هر قسم خبر بیارد این اخبار را نقل نمی‌کردیم زیرا اهل علم و بصیرت در قبول اخبار روشهای مختلف دارند گروهی بر آن رفته‌اند که اخباری که قاطع عذر و موجب علم و عمل میشود اخبار مستفیض است یعنی خبری که همه از همه نقل کنند و پذیرفتن اخبار دیگر لازم نیست. عامه فقیهان و لایات گفته‌اند خبر مستفیض یعنی متواتر را باید پذیرفت که مستلزم علم و عمل است و عمل به خبر واحد را لازم شمرده‌اند